**باسمه تعالی**

خارج اصول

۱۹/۰۱/۹۳ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز - تأثیر سیاق در دلالت عبارت

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**امر واقع در سیاق مندوبات**

قبل از اینکه بحث را ادامه بدهم صور مسئله را توضیحی در موردش بدهم بعد وارد ادامه بحث بشوم. ما عرض کردیم که گاهی اوقات دوتا امر هست بحث می‌شود که آیا اگر یک امر حمل بر استحباب بشود امر دوم حمل استحباب می‌شود یا نمی‌شود؟ صورت دوم این هست که در حکم دوتا امر باشد واو عطف. صورت سوم این هست که در حکم دوتا واو عطف نباشد بلکه یک شیئی باشد که اجزاء عدیده داشته باشد یا یک شیئی باشد که قیدی داشته باشد و این قید استحبابی باشد می‌خواهیم ببینیم آیا سایر اجزاء یا ذات مقید واجب هست یا واجب نیست؟ این سه صورت را عرض کردیم در مورد آن صورت دوم که حرف عطف هست یک توضیحی داشتم فرمایشات آقای داماد را نگاه می‌کردم یک مطلبی در موردش مطرح بود آن این است که واو عطف همیشه در حکم تکرار عامل نیست گاهی اوقات در حکم تکرار عامل هست گاهی اوقات در حکم تکرار عامل نیست توضیح ذلک اینکه گاهی اوقات حرف عطف ... حالا این بیانات الهام گرفته از فرمایشات مرحوم آقای داماد است به این شکل کلام مرحوم آقای داماد نیامده است حالا تقریباتی هست که من دارم عرض می‌کنم. ببینید گاهی اوقات مفردات اول به هم عطف می‌شوند بعد از اینکه مفردات به هم عطف شدند فعل تعلق می‌گیرد می‌گوییم زید و عمرو می‌توانند این سنگ را بلند کنند این یعنی زید و عمرو با هم می‌توانند این سنگ را بلند کنند نه اینکه زید می‌تواند این سنگ را بلند کند عمرو هم می‌تواند این سنگ را بلند کند مستقلاً می‌تواند. اینجا عطف قبل از نسبت صورت گرفته اول عطف صورت گرفته بعد نسبت انجام گرفته. یک موقعی هست نه اول نسبت صورت می‌گیرد بعد عطف می‌آید می‌گوییم جاء زیدٌ و عمروٌ

یعنی زید آمد عمرو هم آمد اینکه گفتیم واو عطف به منزله تکرار کأنّ عامل هست در آن قسمی هست که عطف بعد از نسبت بیاید ولی عطف اگر قبل از نسبت بیاید این حکم را طبیعتاً ندارد.

پرسش: ... پاسخ: حالا ما در مورد ... یک بحثی هم اینجا هم این نکته را توجه داشته باشید که البته دیروز هم اشاره کردم اصل این مطلب که واو به منزله تکرار عامل است را قبول نداریم واو به معنای انتقال معنای عامل سر معطوف است نه لفظ عامل، به منزله تکرار لفظ نیست ولی می‌خواهم بگویم که بنابر آن مبنایی که آنها دارند محل کلام اینجاست.

پرسش: شما فرمودید مثلاً زید و عمرو با هم،‌با هم بودن لازم نیست پاسخ: نه کلمه با هم نیاوریم نه نمی‌خواهم بگویم کلمه باهم آورده باشد اگر باهم،‌هم نیاورده باشد مراد این باشد که اگر باهم باشند ما این طوری جمله بگوییم زید و عمرو این کار را انجام داده‌اند زید و عمرو این کتاب را تألیف کرده‌اند یعنی اینکه مشترکاً.

پرسش: زید و عمرو آمدند استقلالاً هم می‌شود باشد اینکه مشترکاً لازم نیست پاسخ: نه زید و عمرو آمدند معنایش این است که زید آمد، عمرو هم آمد به خلاف اینکه زید و عمرو این کتاب را تألیف کردند یعنی دوتایی با همدیگر این مجموعه را تألیف کردند

پرسش: قبل از آمدن نسبت لازم نیست همیشه اشتراک وجود داشته باشد بعضی وقتها اشتراک وجود دارد بعضی وقتها اشتراک وجود ندارد بستگی به نوع فعل دارد پاسخ: نه ببینید دو جور هست یعنی موقعی هست که ما می‌خواهیم بگوییم زید آمد،‌عمرو هم آمد مراد این هست که جاء زید و جاء عمرو اینجا به منزله تکرار عامل است گاهی اوقات ما می‌خواهیم بگوییم زید و عمرو آمدند حالا کلمه آمد یک چیزی نیست که به مجموعه تعلق بگیرد فرض کنید می‌گوییم زید و عمرو این خانه را ساختند، ساختن این خانه یک موقعی تک تک اینها این خانه را ساختند یک موقعی هست نه مجموعه اینها این دوتا با همدیگر این خانه را می‌سازند

پرسش: بعد از نسبت هم بیاید این گونه هم می‌شود گفت فرق نمی‌کند پاسخ: نه اگر بعد از نسبت باشد نه بعد از نسبت نمی‌شود این طور گفت معنایش این است که هر یک از اینها این کار را انجام می‌دادند

پرسش: در عالم اثبات و الفاظ اینکه حالا یک عامل است یا دو عامل است این را مثلاً می‌فرمایید یا علاوه بر عالم ثبوتش که ... پاسخ: صبر کنید وقتی ما می‌گوییم که زید این کتاب را تألیف کرد اگر قسمتی از این کتاب را زید تألیف کرده باشد نمی‌شود گفت زید این کتاب را تألیف کرد باید بگوییم بنابراین قبل از عطف نباید نسبت داده بشود نسبت درست نیست باید اول عطف بشود بگوییم زید و عمرو این کتاب را تألیف کردند فاعل مجموعه زید و عمرو هستند نه هر یک از اینها جداجدا فاعل باشند بنابراین آنکه به منزله تکرار عامل است جایی هست که عطف بعد از نسبت قرار بگیرد جایی که عطف قبل از نسبت باشد آن به منزله تکرار عامل نیست و جایی هم که ما می‌خواهیم این معنی را افاده کنیم که این مجموعه این فعل از آنها سر زده حتماً باید اول عطف کنیم بعد نسبت بدهیم چون نسبت مال مجموعه است فاعلش تک تک اینها نیست باید یک وحدت اعتباری با عطف در معطوف و معطوف علیه ایجاد کنیم بعد فعل را به این واحد اعتباری نسبت بدهیم.

پرسش: ... خصوص مواردی که مجموعه‌ای انجام می‌دهند پاسخ: مجموعه‌ای انجام می‌دهند دیگر این تفاوت اینجا وجود دارد

پرسش: اصلاً نسبت نگوییم تکمیل لازم است صرف نسبت لازم نیست مثلاً می‌گوییم ألف زید و عمرو کتاباً این هم همان ... پاسخ: همین طور است بله

پرسش: ألف زید کتاباً و عمرو اگر این طوری بگوییم پاسخ: ألف زید و عمرو کتاباً، دو جور می‌توانیم معنی کنیم یک موقعی این هست که یک کتاب واحد را هر دو نوشته‌اند اینجا باید اول عطف صورت بگیرد بعد نسبت بیاید این نسبتی که می‌خواهیم بگوییم اعم از نسبتِ به اصطلاح عرض کنم خدمت شما ... کتاب نوشتن را ما داریم به زید نسبت می‌دهیم این مجموع، نوشتن کتاب، تألیف الکتاب

خب این یک نکته. حالا اینجا من نکته‌ای را هم ضمیمه بکنم این در بحثهای بعدی دخالت دارد آن این است که اگر گفتیم این ده نفر این کار را انجام دادند، این ده نفر این کار را انجام دادند دو جور می‌تواند باشد می‌تواند این عام به نحو عام مجموعی ملاحظه شده باشد می‌تواند به نحو عام استغراقی ملاحظه شده باشد این هم یک تفصیلی هست که در این بحث دخالت دارد که عام، عام مجموعی باشد یا عام استغراقی باشد در استدلالاتی که هست بعضی استدلالات با اینها با همدیگر فرق دارند حالا من این را بعداً در موردش ضمن اقوال فرق بین جایی که عام به نحو عام مجموعی باشد یا عام، عام استغراقی باشد را عرض خواهم کرد.

ما عرض کردیم که در بحث امری که سیاق مندوب قرار گرفته باشد اقوال اصلی چهار قول هست یکی این هست که امر ظاهر در استحباب می‌شود که یک سری اقوالش را در جلسه قبل گفتیم یک موارد دیگری هم هست من یادداشت کردم حالا بماند. قول دوم این هست که امر بر ظهورش در وجوب باقی می‌ماند و این استدلالات در مورد این مطلب هست استدلال اول استدلال صاحب ریاض بود بیان اول بیان صاحب ریاض بود که آن مطلب گذشت. بیان دوم مرحوم آقا ضیاء هست در شرح تبصره ظاهراً کلام آقا ضیاء را نخواندم ایشان بیانش این است. خواندم یا نخواندم دیرو؟ بله خواندم. خب کلام مرحوم آقا ضیاء این هست در شرح تبصره آقا ضیاء حالا عیب ندارد یک بار دیگر می‌خوام ج3، ص172، این طوری فرمودند: «لکن التحقیق أن یقال: إنه بعد استقرار ظهور النص فی المفسدیة فی فقرأت متعددة فمجرد قیام القرینة المنفصلة علی خلاف الظاهر فی بعضها لا یوجب قلب ظهور هذه الفقرة إلی الاستحباب، کی- بمقتضی ظهور السیاق- یتعدّی إلی بقیة الفقرات، بل الظهور الأولی محکوم بالحجیة فی الذی لم یقم علی خلافه حجة، کما لا یخفی. و إلی مثل هذه النکتة أشرنا سابقا، و لذا استفاد الأصحاب حرمة استقبال القبلة فی موقع التخلّی، مع انه فی نصه مقرون باستقبال الشمس، المحمول علی الکراهة بقرینة منفصلة و أمثال ذلک فی أبواب الفقه کثیرة جدا». این در کلام مرحوم آقای شاهرودی هم در ضمن یک کلامی در کتاب الحج اشاره‌ای دارد که گویا همین مطلب را می‌گوید هر چند ایشان بعداً جواب می‌دهد ولی حالا

عبارت آقای شاهرودی هم بخوانیم شبیه عبارت آقا ضیاء است این طوری تعبیر کرده در کتاب الحج تقریرات مرحوم آقای شاهرودی ج2، ص327، این هست می‌گوید: «إذا أمر الشارع بأشیاء عدیدة فظاهر الإطلاق کونه بداعی الجد فی الجمیع، ففی ما قامت قرینة علی الاستحباب ترفع الید عن الإطلاق بالنسبة الیه و اما فیما لم تقم قرینة علی ذلک فتؤخذ بظهوره» این چنین تعبیری انجام دارد البته خیلی بحث باز نشده است در کلام مرحوم آقای شاهرودی بعد از پاسخی هم که بعداً می‌دهند که نه سیاق ظهور اطلاقی را از بین می‌برد و امثال اینها یک بیان دیگری استفاده می‌شود ولی احتمال می‌دهم که اصل مطلبی که آقای شاهرودی داشتند از کسی بوده که مرادش همین مطلبی باشد که مرحوم آقا ضیاء خواستند بیان کنند. خب این مطلبی که مرحوم آقا ضیاء دارند اولاً چند نکته در موردش هست یکی اینکه اولاً یک تفصیلی هست بین قرینه منفصله و قرینه متصله طبیعتاً‌کلام ایشان در قرینه منفصله است جایی که استحبابی بودن یکی از اینها با قرینه منفصله ثابت شده باشد اگر استحبابی بودن یکی از اینها با قرینه متصله ثابت شده باشد این بیان ایشان نمی‌آید ولی بعضی بیانات که بعداً نقل خواهیم کرد بنابر آن هم می‌آید این بیان مرحوم آقا ضیاء تفاوت دارد با بعضی بیانات بعدی که در قرینه متصله هم جاری می‌شود این یک نکته، نکته دوم این بیان در جایی که یک امر وجود داشته باشد طبیعتاً نمی‌آید چون یک امر، یک ظهور بیشتر که ندارد بنابراین این ظهور، ظهورات عدیده نیست که ما بخواهیم ظهورات عدیده قائل بشویم در مورد جایی که عطف باشد را حالا ممکن است شما عطف را به منزله تکرار لفظ بگیرید و بگویید این ظهورات عدیده دارد که ما عرض کردیم البته مطلب درست هم نیست عطف به منزله تکرار معناست نه تکرار لفظ. ولی خب در مورد عطف هم ممکن است شخصی این مطلب را بگوید.

پرسش: ... عامل تکرار نشده آنجا کلام اینها قوی‌تر نمی‌شود؟ این سیاقی که می‌گویند قوی‌تر نمی‌شود؟ پاسخ: یعنی چی قوی‌تر نمی‌شود؟

پرسش: یعنی اگر متعلق آن زیاد باشند بعضی‌هاشان استحبابی باشند ولی یک امر اینجا وجود داشته باشد آن وقت سیاقی ... پاسخ: اینها (آقا ضیاء) می‌خواهند

بگویند سیاق تأثیر نمی‌گذارد آقا ضیاء می‌گوید ظهور امر در وجوب از بین نمی‌‌رود خب این کلام در جایی که اوامر متعدده باشند ممکن است باشد اما در جایی که یک امر باشد که معنی ندارد و بخصوص این مطلب را هم توجه بفرمایید حتی در جایی که امر ما، امر واحدی باشد تعلق گرفته باشد به یک شیئی که افراد عدیده داشته باشد نه اجزاء، افراد عدیده باید داشته باشد و به نحو عموم استغراقی باشد فرض کنید می‌گوید «اکرم العلماء» اینجا ما بدانیم بعضی از علماء وجوب ندارند آیا در بقیه می‌شود تمسک کرد یا نمی‌شود تمسک کرد؟ این بیان ایشان خب نمی‌آید دیگر چون یک اکرم که بیشتر ندارد یک ظهور بیشتر ندارد ولی بعداً بیان آقای خوئی را خواهیم دید که آن بیان اینجا هم می‌آید این بیان فقط در جایی می‌آید که امر متعدد باشد یعنی لفظ امر متعدد باشد اما اگر واقع امر متعدد باشد کفایت نمی‌‌کند برای اجرای این بیان خب این هم یک نکته است.

حالا اصل این مطلب، این بیانی که ایشان دارند وابسته به یک تحقیق در یک مطلبی هست که آیا اولاً قرینه منفصله تأثیر می‌گذارد در ظهور یا تأثیر نمی‌گذارد در ظهور به طور کلی و در این طور موارد آیا اثر می‌گذارد یا اثر نمی‌گذارد این من می‌گذارم چون می‌خواهم بعد از اینکه همه بیانات را ذکر کردم یک بحث مفصلی در مورد این جهت بکنم تحقیق در این بیان مرحوم آقا ضیاء را فکر می‌کنم به آن موقع بگذاریم تا حدودی مناسب‌تر باشد. خب این هم یک مطلب بود.

بیان سومی که اینجا ما داریم

پرسش: بیان دوم مال آقای شاهرودی بود پاسخ: نه بیان اول که بیان صاحب ریاض بود بیان دوم بیان آقا ضیاء بود که گفتیم کلام آقای شاهرودی هم احتمالاً‌می‌تواند ناظر به همین بیان باشد.

اما بیان سوم که بیان مرحوم آقای خوئی هست، آقای خوئی می‌فرمایند که استحباب یک مبنایی مرحوم آقای خوئی دارند آن مبنی این است که ایشان می‌فرمایند که استحباب همچون وجوب اینها از احکام عقل است و از اعتبارات شرعی نیست اگر از جانب شارع بعثی وارد بشود این بعث مقرون به ترخیص به

ترک باشد از آن استحباب انتزاع می‌شود به حکم عقل اگر مقرون به ترخیص به ترک نباشد از آن وجوب انتزاع می‌شود بنابراین وجوب و استحباب به حکم عقل است خب بنابراین ایشان از اینجا نتیجه‌گیری می‌کنند که سیاق را ما قرینیتش را انکار کردیم به این جهت ایشان می‌فرمایند که ظهور لفظی نیست که ما بگوییم که دو جور در کلام وجود داشته باشد مستبعد هست، نه بعث شارع در یک مورد مقرون به ترک بوده، مقرون به ترخیص به ترک بوده حکم می‌کنیم به استحبابش در مورد دیگری مقرون به ترخیص به ترک نبوده حالا تعبیری ایشان دارند که مقرون به ترک نبودن حالا این طور بگوییم که ثابت نشده ترخیص در ترک ایشان در واقع کأنّ آن جایی هم ترخیص در ترک نشده باشد هم به منزله این می‌داند که واقعاً ترخیص در ترک نیامده باشد می‌گوید مجرد بعث شارع با عدم ثبوت ترخیص در ترک به حکم عقل کافی هست در وجوب. این مطلبی است که مرحوم آقای خوئی دارند در اصولشان به آن اشاره دارند مفصل در محاضرات ذیل چیزها آوردند خلاصه‌اش را در جلد پانزده ... در جاهای مختلفی این مطلب را آوردند یک جایی که خیلی چکیده آورده که من یادداشت کردم در موسوعه امام خوئی ج15، ص332، چکیده این مطلب آنجا هست مراجعه بفرمایید. نظیر این مطلب در کلام مرحوم آقای آقا شیخ مرتضی حائری هم وارد شده تعبیر آقای آقا شیخ مرتضی حائری این هست می‌فرمایند که در شرح عروه، ج3، ص146، این هست: «انّ الاشتمال علی المستحبّ لا یوجب حمل ما فی سیاقه علی الاستحباب، لعدم الاختلاف فی السیاق بحسب الاستعمال، لاستعمال الجمیع فی أصل البعث، و الحجّة علی الوجوب هو البعث». کأنّ بعثی اگر باشد در همه اینها در بعث باشد اگر بعثی وجود داشته باشد و ثابت نشده باشد که ترخیص در ترک هست همین کافی هست برای اینکه به حکم عقل ما حکم کنیم به ...

پرسش: ... لفظ هم مرادشان می‌تواند باشد نمی‌تواند باشد؟ پاسخ: یعنی چه؟

پرسش: یعنی از اینکه شارع ترخیص نداده یعنی از اطلاق لفظی در آورده یعنی بعث را از لفظ ... آن وجوب را از کجا در آورده؟ می‌تواند از عقل باشد می‌تواند از اطلاق هم باشد که ترخیص ندادند یعنی اخذ به همان ظهور کرده یک چنین

چیزی ... پاسخ: من متوجه نشدم شما چی می‌فرمایید. حالا بگذارید بحث را به یک جایی برسانیم شاید مطلب روشن‌تر بشود توضیح بدهم.

حاج آقا در بعضی از بیاناتشان هم همین مطلب آقای خوئی را دارند ولی یک توضیحی می‌دهند و این توضیح باعث می‌شود که یک مقدار دیگری ما برگردیم بخصوص در کلام آقای حائری ببینیم ایشان مرادشان چی هست ایشان می‌فرمودند که یک موقعی صیغه امر هست اغتسل للجمعة و اغتسل للجنابة مثلاً ما خب اغتسل للجمعة را ممکن است بگوییم حمل بر عرض کنم ... اغتسل للجمعة بگوییم دالّ بر بعث هست و این بعث به حکم عقل لزوم امتثال دارد مگر اینکه ثابت بشود ترخیص در ترک یک موقعی وجوب از ماده استفاده می‌شود یک روایت گفته که غسل الجمعة واجبٌ، غسل الجنابة واجبٌ اینجا می‌گویند کلمه واجبٌ وقتی در غسل الجمعة واجبٌ به معنای مطلق کأنّ طلب به کار رفته در آن یکی ما نمی‌توانیم به معنای مطلق بگیریم یعنی در واقع بحث سیاق ظهور لفظی را به هم می‌زند فرض کنید اگر کلمه واجب به کار رفته در یکی از اینها وجوبش ارشادی باشد این که دیگری را ما مولوی فرض کردند مثلاً بگوییم خلاف ظاهر هست یا یکجا وجوب باشد یکجا استحبابی باشد کلمه وجوب به کار رفته باشد امثال اینها اینجا بحث، بحث ظهور لفظی هست و اینجا اثرگذار هست در ... یعنی فرق است بین آنجایی که ماده امر به کار رفته باشد یا صیغه امر به کار رفته باشد یک چنین تفصیلی در کلمات آقایان هست.

پرسش: نظر خودشان ... پاسخ: نه ظاهراً ایشان این را می‌پذیرفتند یعنی بعضی جاها من، در بحث حج ایشان یادم هست مکرر می‌گفتند که ما قبول نداریم که در جایی که در سیاق مستحبات هست بشود تمسک کرد و امثال اینها سیاق ظهور را از بین می‌برد این مطلب را اضافه نمی‌کردند که حالا اگر به ماده باشد و اینها ولی در صوم اینها این مطلب را یا شاید هم غیر صوم هم این مطلب بود این کلام آقای خوئی را نقل می‌کردند و می‌پذیرفتند یک جایی هم اشاره کردند که این کلام آقای خوئی را در ماده نمی‌آید در جایی که به هئیت باشد و امثال اینها و اینها با همدیگر منافات ندارد که ما از یکجایی این مطلب را ...

پرسش: یعنی اینکه اثرگذار و از آن وجوب استفاده نمی‌شود در جایی هست که با ماده باشد؟ پاسخ: بله جایی که با ماده باشد از آن وجوب استفاده نمی‌شود حالا بحث البته اختصاص به خصوص وجوب هم ندارد یعنی بحث ایشان این هست که اگر دوتا امر وارد شده باشد اگر یکی از امرها به یک معنایی باشد اینکه امر دیگر به یک معنایی دیگر بگیریم خیلی خلاف ظاهر هست یا فرض کنید مثلاً کلمه یجزئ، یکجا یجزئ گفته باشد در صدر حدیث یا مثلاً به نظرم در بحث صوم بود که یکجایی مثلاً گفته که مثلاً فلان چیز ناقض صوم است در ذیل گفته آن هم فلان چیز دیگر هم ناقض صوم است اینکه ما نقض را یکجا به معنای عدم کمال صوم بگیریم یکجا عدم صحت بگیریم می‌فرمودند بعید است این را باید به یک معنی گرفت این بحث، بحث عامی است سیاق اختصاص به خصوص بحث وجوب و استحباب و امثال اینها ندارد به نظرم آنجایی که ایشان بحث را مطرح می‌کردند همین بحث نقض صوم و اینها بود الان دقیق یادم نیست در چه بحثی بود این را حالا مراجعه کنید پیدا کنید.

پرسش: ... پاسخ: در صیغه می‌توانیم ... نه چون بحث، بحث ظهور نیست صغیه دالّ بر اصل بعث است اصلاً بعث ظهورش تغییر نمی‌‌کند چون وجوب را ما از لفظ این استفاده نکردیم وجوب به حکم عقل هست و آن نکته‌ای که سبب شده که آن حکم عقل را بیاورد آن نکته در اینجا هم هست. خب این، این مطلب.

یک نکته‌ای اینجا عرض بکنم این بیان آقای خوئی یک تفاوتی دارد با بیان مرحوم آقا ضیاء کما اینکه قبلاً اشاره کردم باز تأکید بکنم به آن بد نیست فرض کنید اگر ما گفتیم که ده چیز، عشرة واجبة، عشرة امور واجبة این عشرة حالا کلمه واجبةٌ را به کار نبردم این ده کار را انجام بدهید کلمه عشرة به کار بردیم خب بدانیم که بعضی از این کارها مستحب است اینجا بیان آقا ضیاء نمی‌آید چون یک فعل بیشتر نداریم یعنی یک هیئت بیشتر نداریم یک ظهور هم بیشتر نداریم این ظهور وقتی در وجوب شکسته شد دیگر دالّ دیگری بر وجوب نداریم ولی بیان آقای خوئی به ظهور کار ندارد همین که بعثهای عدیده باشد این ولو کلمه عشره یک کلمه باشد و یک ظهور داشته باشد بعثهای عدیده، انحلال در مقام بعث

دارد دیگر، همان بحث انحلال ثبوتی، اثباتی که عرض می‌کردم اینجا نقشش ظاهراً می‌شود آقای خوئی می‌گوید با توجه به اینکه بعثی که به یک کلی ذات افراد، کلیی که افراد متعدد دارد یا جمعی که افراد عدیده دارد منحل می‌شود به عدد آن افراد این ده نفر این کار را باید انجام بدهند یعنی هر تک‌تک‌شان این کار را باید انجام بدهند اینها یک بعث جدا دارند نسبت به این بعث شده،‌نسبت به این بعث شده، بعضی از این بعثها در موردش ترخیص به ترک هست بعضی از این بعثها در موردش ترخیص به ترک نیست چون بعث به ظهور و اینها کار نداریم که بگوییم یک ظهور وحدانی است بلکه بعثهای عدیده وجود دارد و این بعثهای عدیده می‌تواند چیز بشود. خب حالا این مطلب را داشته باشید. برگردم

پرسش: یعنی ایشان می‌گویند ظهور تبدیل نمی‌‌کند یعنی اصل بعث ... پاسخ: ایشان آن چیزی که دالّ بر وجوب می‌داند بعث می‌داند و بعث نسبت به افراد متعددش انحلالی است ولو ظهور کلام یک ظهور باشد اصلاً می‌گوید ظهور از بین نمی‌رود نسبت به هیچکدامش از بین نمی‌رود چون دالّ بر وجوب نیست که بیان آقا ضیاء غیر از بیان مرحوم آقای خوئی است و کاملاً بیاناتشان مختلف هست.

پرسش: ... پاسخ: نه

پرسش: این ظهور دارد یعنی ظهورش هم انحلال پیدا می‌کند پاسخ: نه آن را کسی که نمی‌گوید

پرسش: ... یعنی به یک استعمال هم استحباب هم قصد کرده هم ... پاسخ: یک استعمال بیشتر که نیست ... بحث را دارید از مسیر منحر می‌کنید.

خب اینجا من فقط یک عبارتی را از آقای داماد بیاورم آقای داماد یک مطلبی دارد که آن مطلب از آن استفاده می‌شود که ایشان محط کلام را در بحث وحدت سیاق جایی می‌داند به منزله تکرار آن هیئت باشد ولی بیان آقای خوئی اگر باشد این به این بیانات اصلاً نمی‌شود. ببینید یک روایتی هست «عشرة مواضع لا یصلی فیها» من جمله حمام و سبخ و امثال اینها. الان فرض کنید صحبت سر این هست نماز در حمام مثلاً صحیح هست یا باطل است؟ در کتاب صلاة آقای داماد،

ج3، ص139، این عبارت را دارد ایشان می‌فرمایند: «و الّذی یسهّل الخطب، هو قیام الدلیل الخارجی بالنسبة إلی بعض هذه العشرة‌دالّا علی عدم المنع الوضعی، فلا محالة تکون الهیئة بالقیاس إلی ذلک البعض دالّة علی الحکم التکلیفی الغیر الإلزامی. فحینئذ یشکل بقاء ظهورها فی المنع الوضعی بالقیاس إلی غیر ذلک البعض، لا من باب وحدة السیاق- المردودة عندنا- و لا من باب ... بل من باب وحدة الهیئة. و بیان ذلک: بأنّ العطف قد یکون بحیث یوجب تکرار الصیغة و الهیئة- کما فی قوله: «اغتسل للجمعة و للجنابة» لأنّه بمنزلة قوله: «اغتسل للجمعة و اغتسل للجنابة»» حالا با آن اشکالی که گفتیم بماند «فلا یوجب حمل الأوّل علی الندب حمل الثانی علی أیضا، لأنّ لکلّ من الهیئتین حکما یخصّها، و قد یکون بحیث لا یوجب تکرارها- کما فی المقام- لأنّ عطف آحاد تلک العشرة بعضها علی بعض لیس إلّا تفسیرا لما أبهم و تفصیلا لما أجمل أوّلا» عشره اول گفته بود این دارد آن عشره را توضیح می‌دهد «- کما هو واضح- فلیس فی البین إلّا هیئة واحدة، فلو قام الدلیل علی کونها بالقیاس إلی بعض تلک العشرة لإفادة الحکم التکلیفی الغیر الإلزامی، یشکل بقاء ظهورها فی المنع الوضعی بالقیاس إلی ما عداه، لأنّ الهیئة الواحدة بمعزل عن إفادة التکلیف الغیر الإلزامی و الوضع معا، فلا مجال للتمسّک بها» این بیان چیز

پرسش: ... پاسخ: این کأنّ ارتباط در مقام ظهور را مطرح کرده این بیان،‌بیان آقای خوئی پاسخ این است یعنی کسی مبنای آقای خوئی را داشته باشد این طبیعتاً می‌گوید چند تا بعث در می‌آید ولو یک هیئت باشد بحث سر تعدد هیئت و وحدت هیئت نیست تعدد بعث و وحدت بعث ملاک است و وقتی که بعثها متعدد شد خب نسبت به بعضی از این بعثها ترخیص در ترک ثابت شده است محمول بر استحباب خواهد بود به حکم عقل به استبحابش خواهد بود نسبت به بعضی دیگر ثابت نشده حکم عقل به چیزش نخواهد بود حالا بررسی این کلام باشد فردا إنشاء الله.

پرسش: این وحدانی بودن یا نبودن تأثیر ندارد در این بحثها پاسخ: در بیان آقای خوئی تأثیر ندارد ولی در بیان مثلاً مرحوم آقا ضیاء‌تأثیر دارد.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»